

افسیان

بخش بیست و سوم

برادر فیروز خانجانی

کلیسای ایران

بهار ۱۴۰۱

این کتابچه مخصوص مسیحیان است.

خدا را شکر می‌کنم به خاطر فرصتی که دست داد تا با هم مشارکت داشته باشیم و از کلام خدا با هم صحبت کنیم. خدا را شکر به خاطر اینکه امور نهفته از دید خردمندان دنیا برای فرزندان خدا آشکار می‌شود.

جلسه را با سفری در زمان و رفتن به سده‌ی پنجم میلادی آغاز می‌کنیم. می‌خواهیم ببینیم اوضاع سده‌ی پنجم میلادی در غرب چگونه بود؟ در آن مقطع زمانی، امپراطوری روم پس از کمابیش هزار سال حکومت، در حال فروپاشی بود. روم در پایان سده‌ی چهارم شروع به عقب‌نشینی از بسیاری از قلمروهای خود کرد ولی سیستم اداری آنها همچنان برپا بود. سقوط امپراطوری غربی برای بسیاری از مردم آن زمان در حکم پایان دنیا بود. این رویداد در تاریخ بسیار مهم است و هنگام بررسی تاریخ، می‌گویند قرون وسطی با سقوط امپراطوری روم شروع شد. هنگام سقوط امپراطوری، رومی‌ها دیگر قادر به برقراری امنیت در سراسر قلمرو خود نبودند و همچنین به تدریج از مناطق خطرناکی مانند بریتانیا خارج شدند. اکنون بریتانیا از مرکز دنیا محسوب می‌شود ولی آن موقع از مناطق نا امن بود. با خروج نیروهای رومی کم کم قبایل وحشی آنجا را اشغال کرده و سپس به قلمرو امپراطوری روم حمله کردند.

با خواندن تاریخ کلیسا، قطعاً با نام «پاتریک» مواجه خواهید شد. پاتریک یکی از بزرگترین مبشران عهد باستان است که در میان سده‌ی چهارم و پنجم زندگی می‌کرد. در زمان فروپاشی امپراطوری روم سربازان رومی دیگر نمی‌توانستند آن طور که باید، امنیت شهروندان امپراطوری را تأمین کنند. آنها از بریتانیا خارج شده بودند و قبایل وحشی آن منطقه به مناطق ثروتمندتر امپراطوری روم مثل گالیا (فرانسه کنونی) حمله می‌کردند. در این فضای بی‌نظمی و نگرانی، پاتریک که از یک خانواده‌ی مسیحی گالیا بود به دست نیاکان مهاجمان اسکات یعنی نیاکان اسکاتلندی‌ها ربوده می‌شود و به عنوان برده به ایرلند فروخته می‌شود. بدین ترتیب او که در فرانسه بود، از ایرلند سر در می‌آورد به سخنی از این سر دنیا به آن سر دنیا برده می‌شود.

می‌گویند که پدر پاتریک به کتاب مقدس پایبند نبود ولی اقوام مادری او ایماندار بودند و پدر بزرگش کشیش بود. با ناپدید شدن پاتریک، اولین سؤالی که برای بسیاری از افراد خانواده مطرح شد، این بود که محافظت خدا چه شد؟ چطور خدا اجازه داد آن کودک به دست بت‌پرستان اسیر شود و به جایی که ما نمی‌دانیم کجاست، برده شود؟ پاتریک در ایرلند برده یک خانواده‌ی سلطنتی شده بود، جایی که قبایل ساکن در آنجا جادوگری می‌کردند، با این وجود او نه تنها خوی محیط را نگرفت و بت‌پرست نشد بلکه بر عکس در برابر اتفاقی که در زندگی‌اش افتاده بود، سخت مشغول دعا شد.

او آن زمان فقط یک کودک بود؛ به کانون شادی می‌رفت، دعا می‌کرد و در جلسات کلیسایی شرکت می‌کرد. و طبق اعتراف خودش هنگام بردگی و مواجه شدن با خطر مرگ، مشغول دعا می‌شود و در همان هنگام تازه ایمانش به حرکت درمی‌آید. خوب در جایی که به نظر ایمانش باید سست می‌شد، در آن فضای اضطراب خدا را ملاقات می‌کند. کسی که تا آن زمان صرفاً برای آزادی خود دعا کرده بود، از آن پس بیشتر برای آزادی ایرلندی‌ها از قید گناه دعا می‌کرد و چون بار قلبی داشت، در همان فضای بردگی زبان سِلتی را یاد گرفت. و از آنجایی که در برنامه‌ی خدا هر چیز زمان خود را دارد روزی خدا برای او دری باز می‌کند و او به شکلی معجزه‌آسا آزاد می‌شود.

او سال‌ها برای آزادی خود دعا کرده بود ولی در کنارش برای آزادی ایرلندی‌ها هم دعا کرده بود. او پس از آزادی می‌توانست به فرانسه بازگردد و در آرامش به زندگی خود ادامه دهد و در کلیسا شهادت دهد که من را اسیر کرده بودند ولی اکنون آزاد شدم! ولی او در همانجایی که رومی‌ها از آنجا خارج شده بودند، ماند و برای بشارت به ایرلند برنامه‌ریزی کرد. زمانی که فرار می‌کند به بریتانیا می‌رود و از آنجا دوباره به ایرلند برمی‌گردد تا بشارت دهد و به برکت خدمت پاتریک بسیاری از اهالی ایرلند توبه می‌کنند. کسی که روزی اسیر و برده بود، به شکلی اسارت را اسیر کرد! همواره هنگام صحبت از ایرلند، از کاری که پاتریک کرد یاد می‌شود. از او

به عنوان پدر کلیسای ایرلند یاد می‌شود. حال چقدر کلیسای ایرلندی کنونی با او نسبت داشته باشد، بحث دیگری است ولی او را به عنوان پدر کلیسای ایرلند معرفی می‌کنند.

ما در جلسه پیش درباره‌ی اینکه خدا همه چیز یا هر امری را زیر پای مسیح نهاد، صحبت کردیم. شاید باید بیرسیم منظور کلام خدا از «همه چیز یا هر امری» چیست؟ چرا چنین می‌گوید؟ طبق برنامه‌ی خدا همه چیز باید به دست آدم تسلیم می‌شد. ما این را در پیدایش باب ۱ می‌خوانیم که آدم باید عالم خلقت را مطیع می‌کرد. این «همه چیز»، شامل عالم طبیعت، حیوانات، درختان و هر موجودی که در این کره‌ی خاکی به سر می‌برد، بود. ولی اینجا «همه چیز» تنها به این موارد اطلاق نمی‌شود چون بین زمان خلقت و زمان آمدن عیسی مسیح بسیاری از چیزها عوض شده بود. پس «همه چیز» شامل چیزهایی هم است که خدا نیافریده است.

لازم است کمی مطلب را توضیح دهم. به عنوان مثال خدا موجودات آسمانی را آفرید، او فرشتگان و موجوداتی را آفرید که شاید اکنون شناختی از آنها نداشته باشیم ولی روزی آنها را خواهیم شناخت. ولی تعدادی از آن موجودات آسمانی با شیطان همراه شده و به دشمنان خدا تبدیل شدند. ممکن است در جاهای دیگری نیز شورش‌های دیگری رخ داده باشد، کلام خدا تمام این امور را برای ما بازگو نمی‌کند. در دنیای ما صحبت از شورش شیطان است ولی ممکن است در دنیا‌های دیگری که خدا آفرید، نیروهای دیگری با شیطان همراه شده باشند. ما نمی‌دانیم، شاید هم چنین نباشد. پس خدا شیطان را نیافرید بلکه موجودی را آفرید که به شیطان تبدیل شد. خدا زندگی آفرید ولی مرگ به سراغ بشریت آمد. خدا سلامتی آفرید ولی بیماری وارد شد. خدا ازدواج را آفرید ولی با مشکل طلاق مواجه هستیم. «همه چیز» شامل اینها می‌شود.

وضعیت عالم آفرینش چنان بد است که کلام خدا در توصیف آن می‌گوید: «آفرینش تسلیم پوچی شد.» (رومیان ۸: ۲۰). یعنی عنصر پوچی که خدا نیافریده بود، عالم آفرینش را به سمت

نابودی می‌کشاند. واژه‌ی یونانی که برگردانش در زبان فارسی «بطالت یا پوچی» است در دل خود تداعی‌گر «کوشش و تلاش بی‌فرجام انسان یا هر موجود دیگر» است. به خاطر همین هیچ تمدنی پایدار نیست و روزی از بین می‌رود. از این رو کتاب جامعه می‌گوید که عالم سراسر پوچ است. ولی باید به یاد داشته باشیم که خدا آفریننده‌ی پوچی نیست. در واقع پوچی دنیا را اسیر خود کرده است. کلام خدا چنین شهادت می‌دهد.

ولی چه چیز می‌تواند دنیا را از بند این اسارت آزاد کند؟ اولین پاسخ چنین است: «عیسی مسیح». این پاسخ درست است ولی به بیانی نسبی است. ما می‌دانیم که خدا همه چیز را زیر پای مسیح نهاد. و همچنین مسیح نه تنها قلمرو از دست رفته‌ی خدا را پس گرفت بلکه طبق شهادت کلام، وارد قلمرو دشمن هم شد. (پیدایش ۱۷:۲۲). یعنی جایی که دشمن آن را به خود اختصاص داده و به شکلی آن را به وجود آورده بود. مسیح وارد آنجا هم شد و آن فضا را فتح کرد! به همین دلیل کلام می‌گوید که همه چیز (بدون استثنا)، هر امری زیر پای مسیح نهاده شد؛ چه اموری که برخلاف خواست و اراده‌ی خدا می‌باشند، چه چیزهایی که خدا ساخته، چه چیزهایی که خدا نساخته (مانند انواع بیماری‌ها و...) همه چیز زیر پاهای مسیح نهاده شد. شیطان غارتگر دنیا را به شکلی از دست آدم دزدید. آدم مسئول این دنیا بود ولی شیطان آن را از او قاپید. زمانی که شخصی چیزی را می‌دزد، می‌تواند از طریق غارت خود، یک دارایی جدید درست کند و به دارایی‌هایش بیفزاید. شیطان از راه غارت، دنیای مردگان را به وجود آورد. دنیای مردگان مال او بود و خدا نساخته بود بلکه از آن شیطان بود. جزو دارایی شیطان بود ولی مسیح اصل دارایی یعنی مرگ و عالم مردگان را صاحب شد. مسیح در مکاشفه می‌گوید که من کلید عالم مردگان را دارم. کلام خدا می‌گوید که هر چه در آسمان، در زمین و در دنیای زیرین یعنی دنیای مردگان، همه از آن مسیح شد. پس هیچ دارایی برای شیطان باقی نمانده است. هیچ چیزی باقی نمانده که شیطان بتواند ادعای مالکیتش را بکند زیرا مسیح آن را از او گرفته است.

در ادامه آیه یک چیز عجیب را می‌خوانیم که باید به این موضوع ربط پیدا کند. واقعیت این است که شاید آیه ساده باشد ولی حدود یکی دو ماه است که با خود درگیر هستم که چه معنایی می‌تواند داشته باشد. ما در ادامه می‌خوانیم: «او را در هر امری رئیس کلیسا ساخته است.» خوب موضوع را کمی باز می‌کنم. در متن اصلی می‌توان گفت: «همه چیز یا هر امری را زیر پای او نهاده و او را رئیس همه چیز در کلیسا ساخته.» می‌توان به این صورت هم ترجمه کرد: هر امری، هر وضعیتی، هر مسئله‌ی تصویرپذیری که کلیسا با آن روبرو می‌شود؛ چه امور خوب که از آن خداست، چه مسائل زیبا مانند عطایای روحانی و برکاتی که خدا به ما می‌دهد. تمام اینها چیزهایی هستند که از آن مسیح بوده و ما در مشارکت با مسیح به آنها دست می‌یابیم.

ولی چیزهای بد را هم می‌توان در این رده گنجانده. برای روشن شدن مطلب مثالی می‌زنم. در ابتدای جلسه درباره‌ی شخصی صحبت کردیم که برده شد ولی از طریق آن تجربه خداوند را ملاقات کرد. آرزوی هر پدر و مادر ایمانداری این است که خداوند فرزندانشان را ملاقات کند و این آرزوی خانواده پاتریک، در اسارت فرزندشان محقق شد. بردگی در عهد باستان، در امپراطوری روم رواج داشت. وقتی آدم ربایان به جایی حمله می‌کردند، افراد را اسیر کرده و در جاهای دیگر به عنوان برده می‌فروختند. امروزه بسیاری از آفریقایی‌ها که قصد دارند از راه قاچاق به اروپا بروند، در لیبی گرفتار می‌شوند یعنی اسیر شده و به بردگی گرفته می‌شوند. بردگی مخالف کلام خداست. خدا انسان را نیافرید که برده باشد. در تورات قانونی هست که مخالف برده فروشی است. در ده فرمان گفته شده دزدی نکن. یعنی آدم‌ربایی نکن، و انسان‌ها را برده نساز. در آمریکا و دیگر مناطق این کار انجام می‌شد. کاری که مخالف کلام خداست.

در اول قرنیتان می‌خوانیم که اگر در فضای بردگی، فراخوان انجیل را شنیدی هیچ نگران نباش. پولس در ادامه می‌گوید: «اگر بتوانی آزاد شوی، فرصت را غنیمت بشمار.» شاید فکر کنیم منظور پولس این است که اگر بتوانی آزاد شوی، دیگر باید حتماً از این فرصت استفاده کنی.

ولی منظور پولس دقیقاً این نیست. اینجا پولس دو منظوره صحبت می‌کند. می‌گوید تو آنچه که برتر است را برگزین. پولس نمی‌گوید که حتماً امکان آزادی وجود دارد. باید به دو هزار سال پیش برگردیم. خیلی از کسانی که آزاد هم بودند، اگر پول و دارایی هم نداشتند معمولاً به دزدی کشیده می‌شدند. پس پولس می‌گوید آنچه برتر و بهتر است را انتخاب کن. در واقع دو گزینه وجود دارد؛ تو می‌توانی از این فرصت استفاده کنی و آزاد شوی یا اینکه از همان وضعیت بردگی به درستی و برای جلال خدا استفاده کنی. زندگی تو می‌تواند خود شهادتی باشد.

شیطان بردگی را به وجود آورده بود ولی مسیح وارد آن فضا می‌شود تا آنجا را تبدیل کند. یک برده‌ی مسیحی توانست با شهادت زندگی خود افراد بسیاری را وارد توبه کند. ما در رساله فلیمون می‌خوانیم که چطور پولس با تذکر مفهوم برادری به فلیمون، نظام بردگی را از محتوا خالی می‌کند. پولس می‌گوید که می‌تواند آن شخص را نزد فلیمون برگرداند ولی به او گوشزد می‌کند که او برادر اوست. برادری که عیسی مسیح با خون خود خریده است. او به شکل ضمنی به فلیمون می‌گوید، تو خود به شکلی زیر دین من هستی، من بشارت انجیل را به تو اعلام کردم. پس نمی‌توانی به برادر خود مانند برده نگاه کنی.

خداوند برای همه چیز ترتیبی دارد. ما باید ترتیب و برنامه‌ی خدا را دنبال کنیم تا به آزادی برسیم. تنها زمانی که برنامه‌ی خدا را عیناً پیاده می‌کنیم می‌توانیم فضاهای ناخوشایند را تبدیل کنیم. ما در کلام می‌خوانیم: «خوب نیست آدم تنها بماند.» این کلام و سخن خداست ولی واقعیت این است که امروزه افراد بسیاری تنها هستند. تنهایی فقط به معنای نداشتن همسر نیست. عده‌ای بنا به هر علتی کاملاً تنها هستند؛ نه دوستی دارند و نه مونس‌ی.

کسی که در گوشه‌ای تنهاست می‌تواند ناله کرده و بگوید که من دوست دارم دوباره به جامعه برگردم. خداوند همیشه فراهم کننده است ولی زمانی که تنها هستیم به این دلیل است که او می‌خواهد وارد این فضای تنهایی شود. خدا می‌خواهد این انزوا را تبدیل به خلوت با خود کند. خدا در یک جایی می‌خواهد از این تنهایی برای ملکوت خود استفاده کند. پولس تنها بود

شاید همسر خود را از دست داده بود یا اینکه همسرش به خاطر ایمان او به مسیح، جدا شده بود، ما نمی‌دانیم ولی او از تنهایی خود برای جلال خدا استفاده کرد. افرادی را دیدم که بعد از اینکه همسر خود را از دست دادند، در پی همسری جدید بودند و چون در این زمینه عجله کردند پس از چند مدتی گفتند که چیزهای زیادی را از دست داده‌اند و شخص جدیدی که وارد زندگی آنها شده، چیزی نیست که فکر می‌کردند.

پولس اجازه داده بود مسیح آن تنهایی و انزوا را فتح کند، این شامل زندانش هم می‌شود. پولس رساله‌هایش را در تنهایی و انزوا نوشت چون مسیح آن فضا را تصرف کرده بود. ما قلمرویی را فتح می‌کنیم که مسیح به ما بخشیده است. کلام خدا به ابراهیم می‌گوید که نسل تو بر دروازه‌های دشمن تسلط یافت. نمی‌گوید که فقط تو صاحب قلمرو خودت خواهی بود بلکه نسل تو بر دروازه‌های دشمن تسلط خواهد یافت. این کاری بود که مسیح برای ما انجام داد.

مسیح بر دروازه‌ی دشمن تسلط یافت و آن را فتح کرد و این قلمروها را به ما سپرد. پس ما چیزهایی را به دست می‌آوریم که مسیح در جلجتا فتح کرد. ولی یک بخشی هم هست که ما باید خود آن را فتح کنیم. یعقوب می‌گوید: «هنگامی که تجربه‌های زندگی به سراغتان می‌آید، شادی کنید، خرم باشید.» (یعقوب ۱: ۲-۴). چون همانجاست که قلمروهایی از دشمن باید به دست شما سپرده شود. ولی فتح این قلمروها چگونه حاصل می‌شود؟ هرگاه اجازه دهید مسیح شما را پیش ببرد، این چنین پیروزی مسیح از آن شما می‌شود. برادر برانهام درباره‌ی زندگی اجتماعی و روحانی ما اصلی را عنوان کرده و تأکید می‌کند که در هر شرایطی کلام را مقدم بدانید. زندگی کاری، اجتماعی، خانوادگی و... در هر حوزه‌ای باید کلام خدا را مقدم بدانیم. آنچه کلام خدا می‌گوید در هر شرایطی باید به انجام برسد، حتی در شرایط بد.

و باز با هدایت روح القدس ادامه می‌دهد که مرگ از آن ماست. این گفته‌ی کتاب مقدس است. مرگ هم به ما تعلق دارد. ما به مرگ تعلق نداریم بلکه مرگ از آن ماست، ما صاحبش هستیم. چرا؟ چون مسیح در نبرد پیروزمندانه‌ی خود تمام نیروهای تاریکی را به اصطلاح غارت

کرد. از چیزهایی که دزدیده شده بودند؛ یعنی امور مربوط به خلقت و چیزهایی که به غارت شیطان رفته بود. چون شیطان قادر نیست چیزی بیافریند ولی می‌تواند از مال دزدی شده استفاده کند و چیزی بسازد.

ما در کولسیان ۱۵:۲ داریم که مسیح ریاست‌ها و قدرت‌های عالم روحانی را از هر دارایی تهی کرد. ترجمه‌ی دیگری که می‌توان داشت این است که آنها «برکنده شدند» یعنی دیگر نمی‌توانند ریاست کنند، آنها خلع سلاح شدند، از هر قدرتی تهی شدند.

پولس با شوق تمام در توصیف این پیروزی می‌گوید: «در همه‌ی امور از حد زیاده نصرت یافتیم.» در هر امری! ما نه تنها دارایی خود را باز یافته‌ایم بلکه قلمرو دشمن را نیز فتح کرده‌ایم. چطور؟ به وسیله‌ی او که ما را محبت کرد. (رومیان ۸:۳۷). در دوم قرن‌تین باب‌های اول و دوم می‌خوانیم که چنان به پولس جفا شد که در جایی در قلمرو ناامیدی قرار گرفت ولی همانجا شهادت می‌دهد که تسلی پیدا کردم. او گفت در ناامیدی که لحظه‌ای به سراغم آمد و خواست بر من چیره شود، چنان تسلی پیدا کردم که اکنون می‌توانم به افراد دردمند و ناامید، تسلی دهم. در زبان یونانی واژه‌ی «پاراکلیسیس» یعنی «حضور یاری دهنده».

به سخنی پولس آنقدر زیبا حضور خدا را در آن فضا تجربه کرد که قدرت یافت افرادی که در سختی و ناامیدی بودند را تسلی دهد. او که در مرز ناامیدی بود، گفت اکنون این قدرت را دارم. به واقع فضایی از دشمن تصرف شد، همان فضای ناامیدی که در زندگی پولس رخ می‌نمود. پولس اجازه داد که خدا در همانجا نصرت و پیروزی ببخشد و آن فضا را تصاحب کند. وقتی ما در فضای روحانی با نیروهای تاریکی وارد جنگ می‌شویم، وقتی در تجربه قرار گرفته و آزموده می‌شویم آنگاه است که به کمال و کاملیت مدّ نظر خدا، نائل می‌شویم.

یعقوب در ادامه هنگام صحبت از تجربه‌های گوناگونی که به سراغ ایمانداران می‌آید، می‌گوید: «خرم باشید.» او توضیح می‌دهد که هدف خدا از اجازه دادن ورود این تجربه‌ها و

مشکلات به زندگی ما چیست. می‌گوید: «تا شما کامل باشید و چیزی کم نداشته باشید.» (یعقوب ۴:۱) در اینجا «کامل» تداعی‌گر «بلوغ» است. فکر کنم در ترجمه‌ی هزاره نو «بالغ» ترجمه شده است. در واژه‌ی به کار رفته در زبان یونانی، معنای «کل» و «میراث» نهفته است به سخنی کل چیزهایی که میراث شماست، در این فضای تجربه از آن شما می‌شود. البته این ترجمه تحت‌اللفظی متن است و دیگر ترجمه‌ها اشتباه نیستند ولی در زبان یونانی این واژه برای خواننده‌ی متن، تداعی‌گر «میراث» هم است.

پس هنگامی که مسیح می‌گوید «کامل باشید چون پدر آسمانی شما کامل است.» منظورش آن ژن کمال الهی است. چون ما بالقوه در مسیح مقدس هستیم. به خاطر همین کلام خدا از ایمانداران به عنوان مقدسان یاد می‌کند. ما بالقوه کامل هستیم، ما از این ژن کاملیت و تقدس برخورداریم ولی این کمال و کاملیت الهی در فضای نبرد تجلّی می‌یابد.

ما در رومیان خواندیم که آفرینش به پوچی تسلیم شد. یعنی پوچی بر آفرینش حکمفرما شد. این یک پارادوکس است. تا به کی ادامه دارد؟ تا زمان ظهور فرزندان خدا، تا هنگامی که فرزندان خدا تجلّی پیدا کند و آن ماهیتی که دارند، خود را نشان دهد و این امر زمانی محقق می‌شود که مسیح در هر امری در زندگی کلیسا ریاست کند.

در آیه از «پاهای او» صحبت می‌شود. «همه چیز زیر پاهای او گذاشته شد.» مسیح سر است و کلیسا بدن اوست. پس پاهای او، تداعی‌گر بخش پایانی تاریخ کلیساست. به بیانی کسانی که در کلیسای فیلادلفیه و لائودکیه پیروز می‌شوند. چون کلیسای فیلادلفیه کاملاً خاتمه پیدا نکرد و در کلیسای لائودکیه ادامه پیدا می‌کند. این دو عصر در کنار هم هستند و به بیانی به پیروزمندان کلیسای فیلادلفیه و لائودکیه تعلق دارد، یعنی کلیسای زمان آخر. کلیسای زمان آخر باید به جای تفسیر و پیدا کردن کلاه شرعی، همه چیز را زیر پرتو کلام خدا بیاورد. آنگاه این سخن که «همه چیز زیر پاهای او نهاد» در عالم عینیت پیدا خواهد کرد. خداوند به شما برکت دهد.